



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ آبان ۱۳۹۱

مصادف با: ۶ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۲

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - بررسی نظریه تنزیل

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در نظریه تنزیل بود، عرض کردیم در مورد این نظریه اشکالی را بعضی از بزرگان مطرح کرده‌اند مبنی بر اینکه این نظریه ثبوتاً دچار مشکل است و اقامه دلیل و شاهد متفرع بر امکان ثبوتی این نظریه و معقولیت آن است در حالی که چنین امکانی وجود ندارد، تفصیل این اشکال بیان شد و گفتیم به نظر ما این اشکال وارد نیست. در جلسه گذشته وجه عدم ورود این اشکال را بیان کردیم، پس اشکال اول به نظریه تنزیل وارد نیست.

اشکال دوم:

مسئله تنزیل و اعتبار وحدت و هوهویت مطلبی است که ذهن عموم مردم به آن توجه و التفات ندارد، اگر از عامه مردم سؤال شود که نام گذاری و انتخاب اسم چه حقیقت و ماهیتی دارد هیچ یک از آنها چنین چیزی به ذهنشان خطور نمی‌کند که می‌خواهند در مقام نام گذاری اتحاد و هوهویت بین لفظ و معنی ایجاد کنند، اگر از پدری که برای فرزندش نامی را انتخاب می‌کند سؤال شود حقیقتاً چه کار می‌کند آیا اصلاً به ذهن او خطور می‌کند که دارد لفظ را نفس المعنی اعتبار می‌کند یا لفظ را نازل منزله معنی قرار می‌دهد، مسئله وضع این گونه نیست که اختصاص به مفاهیم کلیه داشته باشد بلکه همه نام گذاری‌هایی که بشر برای اشخاص، پدر برای فرزند و مخترعین برای مخترعات خود دارند وضع است و وضع چیزی است که حتی اطفال هم آن را انجام می‌دهند و برای اشیاء پیرامون خود اسم می‌گذارند و این هم وضع محسوب می‌شود، پس مسئله وضع یک امر عمومی است که از اطفال تا کبار این عملیات را انجام می‌دهند، آیا چنین عملیاتی با این وسعت و گستردگی عادةً امکان دارد که واضعین در مقام وضع اتحاد لفظ و معنی را و هوهویت بین لفظ و معنی را اعتبار کنند؟ اصلاً این دقت‌ها هیچ وقت به ذهن واضع نمی‌آید و لذا ما نمی‌توانیم در مقام تحلیل و تبیین حقیقت وضع بگوییم وضع یعنی تنزیل اللفظ منزله المعنی یا اعتبار اللفظ نفس المعنی. این در واقع اشکالی است که برهانی ندارد و فقط یک ادعایی است به عنوان اینکه با مراجعه به عرف و عملیات وضع انسان می‌بیند چنین چیزی تحقق ندارد. این اشکال البته قابل پاسخ است که بعداً آن را ذکر خواهیم کرد.

اشکال سوم، چهارم، پنجم و ششم متوجه ادله و شواهدی است که مستدل اقامه کرده است.

اشکال سوم: (اشکال به دلیل اول)

این اشکال متوجه دلیل اولی است که بر نظریه تنزیل اقامه شد، دلیل اول این بود که آنچه در مقام مفاهمه و مخاطبه القاء می‌شود خود معنی است در حالی که آنچه توسط متکلم ایجاد می‌شود لفظ است. اگر بین لفظ و معنی اتحاد و هوهویت اعتباری نبود وجهی نداشت متکلم به عنوان القاء کننده معانی محسوب شود، پس همین که گوینده به عنوان القاء کننده معنی شناخته می‌شود در حالی که فی الواقع القاء کننده لفظ است، دلالت می‌کند بر اینکه لفظ و معنی با هم اتحاد دارند.

اشکال این است که درست است که متکلم در مقام مفاهمه کانه خود معنی را به مخاطب القاء می‌کند لکن لازمه این امر اتحاد اعتباری و هوهویت اعتباری بین لفظ و معنی نیست. مستدل می‌خواهد از اینکه متکلم در مقام مفاهمه معنی را به مخاطب القاء می‌کند استفاده کند و منحصرأ علت این امر را اتحاد و هوهویت لفظ و معنی قرار دهد در حالی که به هیچ وجه چنین استلزامی وجود ندارد یعنی مصب اشکال در این استدلال، ملازمه‌ای است که مستدل بین این دو امر ایجاد کرده به این نحو که می‌گوید بین اتحاد لفظ و معنی و اینکه متکلم القاء کننده معنی است ملازمه است، از یک طرف می‌گوید متکلم القاء کننده معنی است و لازمه اینکه متکلم القاء کننده معنی است در حالی که او ایجاد کننده لفظ است این است که بین لفظ و معنی اتحاد اعتباری برقرار است، این ملازمه محل اشکال است و این صرف یک ادعا است و اینکه متکلم القاء کننده معنی است می‌تواند ناشی از فناء لفظ در معنی یا ناشی از انس شدید بین لفظ و معنی باشد و لازم نیست که انسان قائل به اتحاد اعتباری بین لفظ و معنی باشد تا بتواند ادعا کند متکلم در عین اینکه موجد لفظ است القاء کننده معنی هم می‌باشد مانند مرآة که نشان دهنده تصویر و فانی در آن است ولی این به معنای اتحاد مرآة با تصویر نیست.

اشکال چهارم: (اشکال به دلیل دوم)

این اشکال به دلیل دوم نظریه تنزیل وارد است. در دلیل دوم بعد از تقسیم وجود به وجودات اربعه خارجی، ذهنی، لفظی و کتبی گفته شد نفس اینکه وجود لفظی یکی از اقسام وجود است دلیل بر آن است که بین لفظ و معنی هوهویت و اتحاد اعتباری برقرار است و الا نمی‌توانیم وجود لفظ را از اقسام وجود معنی قرار دهیم چون گفته شد وجود المعنی مقسم است.

این دلیل هم محل اشکال است چون:

اولاً: نفس قرار دادن وجود لفظی از اقسام وجود، مسامحه و محل بحث است و یک امر قطعی و مسلم نیست که ما وجود لفظی را وجود مستقلی در کنار سایر وجودات بدانیم، به حسب واقع وجود لفظی یکی از اقسام وجود معنی نیست که باید در جای خودش مفصل مورد بحث قرار گیرد.

ثانیاً: سلمنا ما چنین تقسیمی را بپذیریم و قبول کنیم که این تقسیم صحیح است و وجود المعنی مقسم این اقسام است و در نتیجه اقسام با هم متباین‌اند چون در هر تقسیمی اقسام با یکدیگر تباین دارند، طبق این مسئله نتیجه این می‌شود که وجود لفظی معنی با وجود خارجی و حقیقی معنی مباین است. پس ما می‌گوییم بر فرض که تقسیمی که شما گفتید صحیح باشد و مقسم عبارت از وجود المعنی است و اقسام هم عبارت از وجود حقیقی، ذهنی، کتبی و لفظی باشند، البته بعضی از

جمله مرحوم آخوند وجود انشائی را هم یکی از اقسام وجود می‌دانند ولی ما آن را رد کردیم و گفتیم چیزی به نام وجود انشائی وجود ندارد. نتیجه این مطلب آن است که بین این اقسام تباین است مثل هر تقسیمی که بین اقسام آن تباین است، حال سؤال این است که چگونه ممکن است بین وجود لفظی معنی و وجود حقیقی و وجود خود معنی اتحاد و هوهویت برقرار کرد، معنای اعتبار اتحاد و هوهویت از بین رفتن مباینیت است، وقتی شما بین دو چیز هوهویت برقرار می‌کنید به این معنی است که مباینیت را ولو اعتباراً از بین برده‌اید و معنای اینکه دو چیز قسیم هم باشند این است که آن دو با هم مباین باشند، نمی‌شود چیزی با چیز دیگر مباین باشد معذک با حفظ مباینیت و تأکید بر مباینیت و اثبانت در عین حال اعتبار اتحاد بین آنها بشود، اصل اعتبار اتحاد نشان دهنده مباینیت است، وقتی ما می‌گوییم بین دو چیز اعتبار اتحاد می‌کنیم معنایش این است که آنها دو چیزند لکن ما می‌خواهیم اثبانت را کنار بگذاریم و آن را لحاظ نکنیم اما اگر خواستیم اتحاد برقرار بکنیم در عین حال اینها را قسیم هم بدانیم معنایش این است که می‌خواهیم هم مباینیت حفظ شود و هم حفظ نشود، شما وقتی می‌گویید وجود لفظی معنی عین وجود معناست بالاخره آن وجود معنی همان وجود حقیقی معناست و نمی‌توان از یک طرف بگویید وجود حقیقی معنی قسیم وجود لفظی است و از طرف دیگر بخواهید بین آن دو اعتبار اتحاد و هوهویت بکنید لذا دلیل دوم هم مردود است.

اشکال پنجم: (اشکال به دلیل سوم)

این اشکال متوجه دلیل سوم نظریه تنزیل است. دلیل سوم این بود که اگر بین الفاظ و معانی اتحاد اعتباری نباشد و لفظ نازل منزله معنی محسوب نشود سرایت حُسن و قبح معانی به الفاظ وجهی ندارد در حالی که ما می‌بینیم حُسن و قبح معانی به الفاظ سرایت می‌کند.

اصل سرایت حسن و قبح معانی به الفاظ مورد قبول است و هیچ کس منکر آن نیست و همه مسالک در باب وضع بر این مطلب اتفاق نظر دارند ولی این مطلب ملازمه ندارد با اتحاد و هوهویت اعتباری یعنی این گونه نیست که اگر کسی اتحاد را نپذیرد نتواند به سرایت حسن و قبح معانی به الفاظ ملتزم شود بلکه اگر لفظ علامت معنی هم باشد این سرایت ممکن است و هم‌چنین اگر لفظ اختصاص به معنی هم پیدا کرده باشد باز هم این سرایت وجود دارد چون اساساً سرایت قبح و حسن از معانی به الفاظ ناشی از انسی است که بین لفظ و معنی ایجاد شده و این انس به جهت استعمال پدید می‌آید یعنی وقتی واضع لفظی را برای معنایی وضع می‌کند و سپس مستعملین استعمال می‌کنند این انس پیدا می‌شود و وقتی انس پیدا شد طبیعتاً به خاطر این ارتباط و علاقه شدید حسن و قبح معانی به الفاظ هم سرایت می‌کند. این مطلب در همه مسالک مورد قبول است که بین لفظ و معنی یک علاقه و ارتباط شدید وجود دارد و همین علاقه و ارتباط برای سرایت کافی است. بحث ما در این مقام تفسیر حقیقت این علاقه است که حقیقت این علاقه و ارتباط چیست و گرنه در اصل اینکه بین لفظ و معنی علاقه وجود دارد بحثی نیست. این علاقه اثر وضع است پس این سرایت ناشی از وضع نیست.

اشکال ششم: (اشکال به دلیل چهارم)

این اشکال متوجه دلیل چهارم نظریه تنزیل است. در دلیل چهارم ادعا شد وضع مانند استعمال است و هر چه در استعمال باشد در وضع هم وجود دارد، در استعمال همه اهتمام مستعمل آن است که با ایجاد لفظ معنی را به مخاطب القاء کند، علت اینکه همه اهتمام مستعمل معطوف به القاء معنی به مخاطب است این است که لفظ جانشین و نازل منزله معناست و از آن جا که بین وضع و استعمال فرقی نیست معلوم می‌شود در وضع هم مطلب از همین قرار است یعنی در وضع هم واضع لفظ را نازل منزله معنی قرار می‌دهد و بین لفظ و معنی اعتبار اتحاد می‌کند.

مهم‌ترین اشکال این دلیل این است که بین وضع و استعمال فرق است، وضع یک نوع جعل و اعتبار است اما استعمال تبعیت از جعل و اعتبار است، در استعمال جعل و اعتبار نیست، در بیان خود مستدل هم این تعبیر وجود داشت که وضع مقدمه استعمال است. اگر وضع مقدمه استعمال باشد روشن است که بین مقدمه و ذی‌المقدمه فرق است لذا دلیل چهارم هم قابل قبول نیست.

نتیجه:

نتیجه آن که با توجه با اشکالاتی که به نظریه تنزیل شد ما نمی‌توانیم این نظریه را بپذیریم، اینکه لفظ را نازل منزله معنی بدانیم یا بگوییم بین لفظ و معنی اعتبار اتحاد شده و هوویت اعتباریه بین آنها برقرار است قابل قبول نیست. تا اینجا ما مسلک اول را که ذاتی بودن علقه بین لفظ و معنی بود و دیدگاه اول از مسلک دوم را که مشتمل بر سه نظریه بود مورد بررسی قرار دادیم و هم‌چنین سه نظریه از نظریات دیدگاه دوم را مورد بحث قرار دادیم، یکی نظریه اختصاص بود که مرحوم آخوند معتقد به این نظریه بود، دوم نظریه تعهد و التزام بود که مختار مرحوم ملا علی‌نهادی، محقق حائری و محقق رشتی و مرحوم آقای خویی است که این نظریه هم رد شد و نظریه سوم نظریه تنزیل بود که صاحب هدایة المسترشدين و منتهی الاصول معتقد به این نظریه‌اند که اشکالات این نظریه هم بیان شد. دو نظریه دیگر باقی مانده که انشاء الله آنها را در جلسات آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»